

شاهنامه و موضوع نخستین انسان

یکی از موضوعهای چشمگیر در جهانبینی ایرانی موضوع نخستین انسان و نخستین شاه است که شناخته‌ترین مثالهای آن گیومرث و جمشیداند.

در شاهنامه برخلاف متون زردشتی و روایاتی که مستقیم و غیرمستقیم به این متون بر می‌گردند، گیومرث نخستین شاه است و نه نخستین انسان. تنها نقطه مشترک میان گیومرث شاهنامه و گیومرث روایات زردشتی در توافق بر سر عدد سی است که بر طبق روایات زردشتی (بند هشن، بخش ششم) مدت زندگانی گیومرث و بر طبق شاهنامه (چاپ مسکو ۱۲/۴۹/۱) مدت پادشاهی اوست.

بر طبق بندهشن گیومرث قربانی پیروزی موقتی اهریمن بر جهان نور می‌گردد و مرگ گیومرث در واقع آفرینش زندگی است. گیومرث روایات زردشتی هسته زندگی است که آن را در آسمان پرورده و به زمین آورده‌اند. ولی تا زمانی که گیومرث زنده است هسته‌ای نابارور است. هسته‌ای است بر صخره‌ای. هستی او بمنزله پوششی که هسته را پوشانده، نمی‌گذارد تا آن منبع نیرو و مایع هستی که در دل هسته است به بیرون جریان یابد. ولی مرگ او بمنزله شکافتن پوشش هسته در شکم خاک و روان شدن ماده هستی را به بیرون است. آنچه در این جهانبینی ایرانی نگاه گیرست این که مزدا خود آفرینش خود را نمی‌شکند، بلکه این کار را به دست اهریمن می‌اندازد تا اهریمن — این نیروی کور و خرد منحرف —، مغرور از پیروزی موقتی خود با دست خویش به تکثیر دشمن خود پردازد.

در شاهنامه، تا آنجا که من دیده‌ام، به گیومرث به عنوان نخستین انسان تنها یک بار اشاره رفته است و آن هم نه در سرگذشت گیومرث، بلکه در پادشاهی خسرو پرویز، آنجا که در ستایش پروردگار می‌گوید:

چو از خاک مر جانور بنده کرد نخستین گیومرث را زنده کرد

۱۱۸۰/۷۹/۹

از این یک مورد که بگذریم، در شاهنامه گیومرث همه جا نخستین شاه است و نه نخستین انسان. از این رو سرگذشت گیومرث در شاهنامه سرگذشت آغاز جامعه است و نه آغاز زندگی، و نیروهای مجرد نیک و بد اوستایی در شاهنامه بصورت دوست و دشمن، شاه دادگر و شاه بیدادگر، شکل یافته‌اند. در شاهنامه اهریمن دیگر آن روح خبیث مجرد نیست که بر جهان روشنایی حمله ور می‌گشت. بلکه او در شمار «مردم بد»^۱ است که بر علیه مردمان نیک سلیح بدست می‌گیرد و وارد کارزار می‌گردد. نبردی که بر طبق افسانه آفرینش اوستایی میان اهریمن و گیومرث در می‌گیرد، در شاهنامه بعهدۀ پسران آنها واگذار شده است: پسر اهریمن به نام خزوران در میدان کارزار سیامک پسر گیومرث را می‌کشد. بهمان گونه که در بندهشن، مرگ گیومرث مرحله گذر از یک زندگی سترون به یک هستی بارورست، در شاهنامه نیز با مرگ سیامک و آغاز پادشاهی هوشنگ، جامعه از مرحله ساده گردهمایی آدمیان گام به مرحله مدنیت می‌گذارد.

گروهی از پژوهندگان گمان کرده‌اند که تفاوت بزرگی که میان گیومرث شاهنامه با گیومرث زردشتی هست، یک پدیده متأخر و مربوط به دوره اسلامی ایران است، و حتی کسانی گیومرث شاهنامه را پرداختۀ خود فردوسی و یا مأخذ او دانسته‌اند. اتفاقاً دوبیت از سه بیستی که از شاهنامه مسعودی مروزی باقیمانده است گمان اخیر را بکلی باطل می‌کند. چون بر طبق این دوبیت گیومرث نخستین پادشاه است که مدت سی سال فرمانروایی کرده است.^۲ بنابراین در مأخذی که مسعودی مروزی در پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم هجری از آن برای نظم شاهنامه خود بهره‌مند گردیده بود نیز مانند مأخذ فردوسی گیومرث نخستین شاه بود و نه نخستین انسان. همچنین این عقیده که این مقفع برای رعایت احساسات مذهبی خلفای عباسی افسانه آفرینش زردشتی را از خداینامه زده و گیومرث را به نخستین شاه تبدیل کرده بوده است، خیال‌بافی است و حقیقت واقع این است که این اختلاف و اختلافات بسیار دیگر در همان دستویسهای خداینامه وجود داشته است. در این باره نگارنده در جای دیگر بتفصیل شرح داده است و از این رو باز گفت جزئیات آن را در اینجا لازم نمی‌داند.^۳ آنچه در این گفتار مورد گفتگوی مست این است که آیا از عقیده زردشتی راجع به نخستین انسان اصلاً چیزی در شاهنامه باقی مانده است یا نه؟

تا کنون در جستجوی ردی از عقیده نخستین انسان در شاهنامه و بیرون از آن، نگاهها بیشتر بسوی گیومرث و تا اندازه‌ای بسوی جمشید بوده است که هر دو در شاهنامه فقط شاه هستند، یکی نخستین و دیگری چهارمین. ولی در میان اشخاص شاهنامه یک نفر هست که اگرچه در بیرون از این کتاب از او بعنوان نخستین انسان نام برده نشده است، اما در شاهنامه نشانهای آشکاری از تدبیس نخستین انسان در او دیده می‌شود و او سیاوش است:

در داستان سیاوش وقتی سودابه به شاهزاده جوان و زیبا دل می‌بازد و راز خود را بر او می‌گشاید، از جمله به او می‌گوید:

نگویی مرا تا مراد تو چیست که بر چهر تو فر چهر پرست

۲۶۴/۲۱/۳

واژه «مراد» در بیت بالا از جمله واژه‌های الحاقی عربی در شاهنامه است. بر طبق فرهنگ ولف این واژه جمعاً پنج بار در شاهنامه بکار رفته است، ولی هر پنج بار الحاقی و در دو مورد آن حتی همه بیت الحاقی است. در بیت بالا واژه «مراد» چنان که برخی از دستنویسها چون دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴ و دستنویس لنینگراد مورخ ۷۳۳ و دستنویس دیگر لنینگراد مورخ ۸۴۹ و دستنویس برلین مورخ ۸۹۴ و چند دستنویس دیگر نشان می‌دهند گشته واژه «ثراد» است. برخی از کاتبان بی‌توجه به لت دوم این بیت و بی‌توجه به آنچه سپستر سیاوش در پاسخ سودابه می‌گوید، پنداشته‌اند که چون ثراد سیاوش معلوم است، پس این پرسش سودابه بی‌معنی است و «ثراد» را به «مراد» گردانیده‌اند و یا آن را از نخست سهواً «مراد» خوانده‌اند و در هر حال نه تنها پیوند میان دو مصراع را بکلی بریده‌اند، بلکه در اثر بی‌دقتی مصححان چاپ مسکو (همچنین است در چاپهای مول ۱۲/۲۹۳ و بروخیم ۳/۵۳۹/۲۹۳) یکی از عقاید مهم درباره سیاوش بخاطر گردیدن همین واژه از میان رفته است. سیاوش سپستر در پاسخ سودابه چنین می‌گوید:

و دیگر که پرسیدی از چهر من	بیامیخت با جان تو مهر من
مرا آفریننده از فر خویش	چنان آفرید ای نگارین ز پیش
تو این راز مگشای و با کس مگوی	مرا جز نهفتن همان، نیست روی

۲۹۷/۲۳/۳ بجلو

بر طبق این بیتها سیاوش سبب زیبایی خارق‌العاده خود را در این می‌داند که خداوند او را از فر خود آفریده است^۱ و این یک مطلب مهمی است که تا کنون بدان توجه نشده

است. فر در اینجا جز آن قرشاهی است که به همه شاهان ایران نسبت می دادند و در شاهان کیانی نشانه اش خال سیاهی بر روی بازو بود^۵. چون قرشاهی نشانه سزاواری شاه بود که اگر خداوند از شاهی باز می گرفت سقوط می کرد، ولی با زیبایی آنان ارتباط نداشت و هیچ شاهی هم بخاطر قرشاهی خود از زیبایی خارق العاده برخوردار نبود. به سخن دیگر سیاوش خود را مانند گیومرث و جمشید دارای قرخدایی می داند و بهمین مناسبت است که سیاوش در حضور سودابه این مطلب را «راز» می شمارد، در حالی که موضوع تژاد سیاوش را تا آنجا که مربوط به قرشاهی او و نسب او از کی کاووس است، نمی توان راز شمرد. پس سیاوش دارای تژاد یا قرخدایی است. در همین داستان بیشنی دیگر هست که باز این مطلب را تأیید می کند. سیاوش درباره خود به پیران می گوید:

من آگاهی از فریزدان دهم هم از راز چرخ بلند آگهم

۱۶۷۶/۱۰۹/۳

در عقاید دینی ایرانی، گیومرث و جمشید نیز که مانند سیاوش از قرایزدی بهره منداند، همچنین مانند سیاوش دارای یک چنین زیبایی خارق العاده ای هستند. مثلاً درباره زیبایی گیومرث آمده است که خداوند او را چنان زیبا آفریده بود که چشم هر جنبنده ای که بدو می افتاد بیهوش می گشت^۶. و همچنین در یسنای نهم و نندیداد (بخش دوم) جمشید که دارای چشمانی چون خورشید است همه جا «جمشید زیبا» نامیده شده است.

گذشته از فرخدایی و زیبایی خارق العاده و آگاهی از راز چرخ (یعنی شناخت رویدادهای آینده و داشتن دانش قوی بشری)، میان سیاوش با جمشید و گیومرث چند وجه اشتراک دیگر نیز هست:

همان گونه که بر طبق اوستا جمشید بیماری و پیری و مرگ را از مردمان دور نمود، در سیاوش گرد، شهری که سیاوش ساخت، نیز بیماری وجود نداشت:

نه گرماش گرم و نه سرماش سرد همه جای شادی و آرام و خورد

نبینی بدان شهر بیمار کس یکی بوستان بهشت است و بس

۱۶۳۹/۱۰۶/۳ بجلو

مانند کردن سیاوش گرد و گنگ دژ به بهشت در واقع در اصل نه تنها بخاطر زیبایی این شهرها، بلکه بیشتر به این سبب بوده که معتقد بوده اند که در این شهرها مانند بهشت بیماری و پیری و مرگ نیست و باید پژوهید که آیا همین صفات را به وَرَ (vara)، یعنی

خانه‌های زیرزمینی جمشید هم نسبت می‌داده‌اند؟

میان سیاوش و گیومرث سه وجه مشترک دیگر نیز می‌بینیم: یکی این که پیش از یورش مرگ، هر دو به خوابی سنگین فرو می‌روند. در مورد گیومرث در بندهشن (بخش چهارم) آمده است که هنگام مرگ او که رسید خداوند او را باندازه خواندن یک بند شعر به خواب فروبرد و چون گیومرث چشم گشود جهان مادی را به تاریکی شب یافت و از زمین جز سر سوزنی از حمله جانوران زیانکار خالی نمانده بود. سیاوش نیز در شبی که بامدادش افراسیاب با سپاهش به خواست کشتن او می‌تازد، در رؤیایی هراسناک همه رویدادهای آینده را به چشم می‌بیند.

دوم این که همان گونه که گیومرث در برابر یورش اهریمن خود را بی دفاع تسلیم می‌کند، سیاوش نیز از ایرانیان می‌خواهد که دست از پایداری بردارند و او خود بی کوچکترین دفاعی تسلیم می‌گردد و سر او را از تن جدا می‌کنند.

سوم این که همان گونه که با مردن گیومرث قطره‌ای منی از پشت او در شکم خاک می‌رود و از آن گیاهی می‌روید و زندگی آغاز می‌گردد، پس از مرگ سیاوش نیز از جایی که خون او بر زمین ریخته است، گیاهی می‌روید که خاصیت درمان بخشی دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که سیاوش با جمشید و گیومرث چند وجه مشترک مهم دارد که نشان می‌دهند که در روایات ایرانی سیاوش نیز در شمار نخستین انسان بوده، ولی با گشت اسطوره به حماسه بسیاری از خطوط اصلی آن محو گردیده است. ضمناً می‌بینیم که گزاردها و حماسه‌های ملی به کمک دیگر روایات ملی، هم میسر است و هم منطقی و ما الزامی نداریم که ریشه روایات ملی خود را دائماً در روایات بابلی و یونانی و جز آن جستجو کنیم، کاری که متأسفانه در این سالهای اخیر بدست تنی چند از پژوهندگان ایرانی چه در زمینه اسطوره و چه در زمینه ادبیات انجام گرفته است.

یادداشتها:

۱- تومر دیورا مردم بد شمار ۴/ ۳۱۰/ ۱۴۰.

۲- نخستین گیومرث آمد به شاهی... چوسی مالی به گیتی پادشا بود...

- ۳- نک به دانشنامه ایران و اسلام، ذیل: ابوعلی بلخی.
- ۴- این مطلب ما را به یاد عقاید متصوفه در مورد تجلی حسن خداوند در آدم می اندازد. در روایات مربوط به آدم نیز همان زیبایی و فضلی که به گیومرث و جمشید و سیاوش نسبت داده اند هست.
- ۵- نک به شاهنامه ۳/۲۰۷/۳۱۵۰-۳۱۵۶.
- ۶- نک به دانشنامه ایران و اسلام، ذیل: ابوعلی بلخی.

